فلم یکن یفهم ایانهم نارا وابا سنا اول الایة فلما رأوا بأسنا ای نارا والاکثار
شدة عذابها قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین یعنون به الاصنام
فلم یک ینفعهم ایانهم لامتناع جعوله حینئذ ولذلک قال لم یک بغیر لم لیصح ولم یستقم
کذا قال بعض الکمل قطعه چسود از دوزدی آنکه توبه کردن ، که نتواند کند
انداخت یعنی بکند انداختن بر کاخ ، بالکاف العزبی بعنی القصر العالی بلند از
میوه کوکوتاه کن دست ، یعنی بلند را بکو که دست از میوه کوتاه کن
که کوته یعنی قصیر القامة خود ندارد دست بر شاخ ، قوله بلند بضم الباء فالمشهور
وقرا بعض الفصحاء بفتحها کما مر ومیوه بالفتح والسکون فی الاصح ویجوز کسره کذا
سمعت من بعض الکمل ترا با وجود چنین منکر فی بفتح الکاف العربی بعنی کناه که
ظاهر شد خلاص صورت نبندد این بگفت وموکلان بفتح الکاف المشددة ای
جلادان بسکون النون مبتداء قوله عقوبت مفعول مقدم وقوله بروی بفتح
الواو او بگویند خیره گفت مرا در خدمت سلطان یک سخن باقیست ملک
پرسید که آن چیست گفت قطعه باستین ملالت که بر من افشانی ، طمع
مدار که از دامنت بدارم دست ، اگر خلاص محالست ازین گنه که مرا ست
بدان کرم که تو داری امید واری هست ، ملک گفتا این لطیفه بدیع وغریب
اوردی واین نکته شریف گفتی ولیکن محال عقلست وخلاف شرع که ترا
امروز فصل وبلاغت از چنگ عقوبت من بر هاند ای خلاص کند مصلحت
آن نبیم که ترا از قلعه بشیب اندازم بفتح الباء الکانئة للمصلحة قال فی الصحاح
شیب بالکسرة الصبر یخ مخفف من شیب بفتح النون بالتر کیب اشتر وبهذا
کما یقال فی شیبان بحذف النون من اوله وقد یجئ بمعنی سرکشته ویجئ ایضا
بمعنی زیر وفرو وهو المراد ههنا وقد یعطف علیه علی طریق الاتباع والمزاوجة

لعله

لفظة تیب فیقال شیب وتیب تا دکران عبرت گیرند گفت ای خداوند
جهان بر ور دبا نعمت این خدائم ونه تنها من این کنه دارم دیگری را بیند از
تا من عبرت گیرم ملک ازین سخن خنده آمد وبعفو از سر خطای او
در گذشت قوله سر ودر من الصلاة الزائدة کما مر ومتعهدان اورا
یعنی حساد وخصمای قاضی را که اشارة بگفتن او کرده بودند گفت
بیت ثم حمال بفتح الی والمهملة وتشدید المیم عیب خویشتنید ،
طعنه بر عیب دیگران مزنید حکایت منظومه جوانی پاکباز ووصف
ترکیبی من باختن وگدا پاکرو من رفتن بود ، یعنی جوانی که پاکباز عشق
وپاکرو بود در میدان عشق که با پاکیزه رویی بیاء الوحدة در گرو بکسر
الکاف الفارسی یعنی در رهن بود ، حیث کان مبتلی به چنین خواندم یعنی
در کتب تواریخ که در دریای اعظم ، بگرداب گرداب بکسر الکاف الفارسی
موضع بدورفیه الماء والیاء للوحدة در افتادند باهم ، ای مع حبیبه چو ملاح
آمد شش السین راجع الی جوانی تا دست گیرد ، مبادا کاندران سختی
بمیرد همی گفت از میان موج وتشویر ، بالشین المعجمة بعنی الخجالة کذا فی الصحاح
الفارسی وبحر الغرائب والمستدل فیه علی کونه بمعنی الخجالة بقول الشیخ ههنا وقیل
تشویر ههنا لفظ عربی بمعنی الاشارة کما قال فی الغانون التشویر اشارت
کردن وقیل هو بمعنی تشویر بدون بعنی الخلد وقیل هو عطف تفسیری للموج ویقال له
ای لموج البحر بالترکی تکنز مرا بگذار ودست یاری گیر ، درین گفتن جهان بروی
تیره گشت ، یعنی اجل بر آمد من گفتن بمعنی مجنون شدن وقال بعض الکمل
لفظة آشفتن کنیز اما یستعمل بمعنی شوریدن وهو ههنا گذ لک شنیدند تا دش
که جان می داد وی گفت ، حدیث عشق از ان بطال میپوش ، بالفوقانیة والسکون

Copyright © King Saud University